

محمد عالم افتخار

15-05-2011

(بخش 7) یاد داشت هایی از یک سفر

## چرا خدایان در ذهن توده؛ سیمای بشری دارند؟



درخت مقدس که بیشتر از یک نوع میباشد؛ به راستی درخت شگفت انگیزی است . در بسیاری از محلات بالای سرتاق ها یا در بر دیوار های بلند تخم یا قلمچه آنرا قرار داده اند؛ با ریشهء هوایی ساق و پنجه کرده و سبز و با طراوت جولان دارد. از نوعی که بیشترین حرمت را داراست؛ چنین نما ها و جلوه های متحیرکننده تشکیل میگردد. اینها همان ریشه های افزاز گشته در فضاست که رفته رفته با تنهء درخت مماس گردیده و به آن بافت خورده اند . علت اینکه در پای این درخت مندر و مندر ها ساخته نشده شاید این باشد که در ساحت «لال قلا»ی دهلی کهنه موقعیت دارد که محوطه ای مربوط به مسلمان ها تلقی میگردد .

بعضی ها برای بنده گفتند که روح کریشنا در این درخت وجود دارد. به نظرم این کریشنا نام دیگر بگوان شیواست؛ چرا که همه خصوصیات شیوا در او نیز موجود است.

نخستین سحرگاهی که خواستم در یکی از جاده های شهر دهلی مختصر گردش کنم؛ به مورد نادر یک نیایش مذهبی برخورددم .

جاده هنوز پر از فضولات و آشغال و کاغذ و پلاستیک .... بود چنانکه نمای کلی آنرا خیلی زننده نشان میداد . مگر کم کم مؤظفان پاک کاری فرا میرسیدند و هرکی؛ به صفاکاری ی قسمت مربوط خویش آغاز میکرد .

اما تک و توک کسان دیگر که معمولاً پیره مردان و پیره زنان بودند؛ صراحی های کوچک؛ نذر هایی چون یک عدد کیله یا مقداری برنج و حلوا یا چند پراته خورد... در دست اینسو و آنسو میرفتند و اکثراً در همان کناره های جاده مقابل درخت هایی که خود هم تقدس دارند و بر علاوه مجسمه ها و تمثال های مقدسان کنار شان قرار داده شده است؛ به نیایش و خضوع قرار گرفته؛ داشته های خود را نثار می نمودند .

مسح درخت ها با دست و با پیشانی و کشیدن کفش ها حین نزدیک شدن به آنها و بوسه زدن به دیواره محوطه آنها ضمن دو دست بسته احترام کردن و به حالت رکوع قرار گرفتن از اجزای مراسم بود که همان سحرگاه در مخیله من نقش بست . ولی هنوز از کسانیکه درون معبد های کوچک یا بزرگ میرفتند؛ چیزی نمی دیدم .

درین ضمن خانمی جوان اما گرد فقر آلوده با دو طفل 6 - 8 ساله ی لاغر اندام خود روی جاده ظاهر گردید؛ مقابل یکی از درخت ها که دیگران نیز همانجا نیایش کرده بودند؛ چپک های خود را در آورد و با اشاره اش کودکان نیز چنان کردند . احترامات خود را به جای آورد و نزدیک تمثال درگامات؛ سجده ای نمود و با سر برداشتن از آنجا به سوی سایر تمثال ها و مجسمه ها هم علامات احترام فرستاد و مقداری ارزن و پراته جا گذاشته؛ شمعی روشن کرد و بعد گویی ثمر همه را با دست چیده بر سر کودکانش پاشید .

من که در کناری میخکوب شده بودم به تصور اینکه نیایش وی پایان یافته راه خود را ادامه دادم؛ ولی با نگاه دیگر؛ به چیز های شگفت آور تر برخوردده تسلیم تحیر خود شدم .

زن با هر دو کودک خود پا برهنه به میانه جاده اسفالت گذشته؛ قسمتی را با رنگ های نارنجی و ارغوانی مصور ساخت و بر این تصویر ضمن دیگر حرکات احترام کارانه و نیایشی بالواسطه دست ها هم بوسه زد و هم سجده نمود و بعد نذر هایی را در وسط تصویر قرار داده کاسه گک سفالی حاوی شمع پیه سوز را نزدیک آن روشن نمود و ضمن اوراد و انکار و ادا ها و اطوار دیگری با کودکان خود؛ پس پس رفت .

زمانیکه آنان صحنه را ترک نمودند؛ من خود را به محل رسانیده همه چیز را از نزدیک؛ دیگر باره مشاهده کردم . در همان حوالی پرسه میزدیم تا دریابیم که عاقبت این عبادتکده عجیب در وسط جاده چه میشود .

چون جاروکش به منطقه رسید؛ کنج و کنار تصویر را روبید و سپس بازگشته با احتیاط و تائی تصویر و چیز های متعلق را با تکه صافی جمع آوری نموده درون خریطه ای جای داد و بعد ندانستم که چه کرد .

بنده از آن به بعد محلات زیادی را دیده ام که مشابه به همین تصویر؛ رنگ آمیزی شده و با نذر و شمع و روغن و چیز های خوشبو... همراه گردیده؛ ولی با فاعلان آنها برنخورده ام لذا تصور میکنم که چنین مراسم کاملاً سحرگهان انجام میگیرد .



آیا میتوان از همچو نیایش ها نتیجه گرفت که مقاصد و مراجع عبادی؛ **مفاهیم و نماد های انتزاعی** قرار گرفته و از تمثال ها و تجسم هایی معلوم و معمول فرا تر رفته اند ؟

با در نظر داشت مظاهر ذهنی ( با معذرت : ) کودکانه که در همچو موارد آشکار است؛ این تصور نمیتواند پایه داشته باشد . ولی اینکه بخش مهمی از مؤمنان عابد اینچنین؛ احتیاجات روانی و مذهبی ی خود را بیرون از معابد بزرگ و عمومی رفع میدارند؛ مسلماً دلایل و عوامل خود را دارد که عجالتاً به آنها کار نداریم .

آنچه باقی می ماند؛ این است که در عقب همین نمایشات هم؛ تمثال ها و تجسم هایی قرار دارد که به دلایلی اینجا و ایندم؛ **حضور فیزیکی** ندارند و لذا مورد نیایش **غیابی** قرار میگیرند . کی میداند؛ شاید مقصد و هدف؛ یکی از نیاکان و عزیزان پیشین نیایش کننده است؛ مثلاً در مورد زن نخستین؛ شاید شوهر اوست که در همین جا؛ روی همین جاده آخرین لحظه عمر ( یا معادش) بوده؛ یا هم یک موجود اساطیری که به دلایل نامعلوم نزد او گرامی ترین میباشد .

بدینگونه تا جائیکه من می بینم و میتوانم حدس بزنم و تصور نمایم؛ اینگونه نیایش ها و عبادات در هر حال سیما ها و تمثال ها و تجسم هایی را در نصب العین دارند که در آخرین تحلیل یا شماری از آدم های گذشته به شمول نیاکان بلافصل استند یا شماری از نماد های اساطیری میباشند که باز هم در چهره ها و سیما های بشری متجلی و متصور میگردند .

بدینگونه اینکه شمار معتنابهی از بگوان های هندی سیما ها و قیافه های بشری دارند؛ و حتی شماری چون بگوان اشو و سای بابا کاملاً افراد بشری معاصر اند؛ عجبی ندارد . ولی اینکه **چرا خدایان در اذهان توده های ملیونی و ملیاردی ی بشر نهایتاً جز سیمایی بشری ندارند؛** شاید پرسش با اهمیت و جالبی است !

هم از نظر اینکه مخاطبان دست اول بنده توده های مسلمان همکیش اینجانب میباشند و هم به دلیل اینکه مباحث جاری مقدمه ای برای طرح نهایی و جهانی ی اصل « **اشد جنایت علیه بشریت** » خواهد بود؛ خاطر نشان می سازم که نقطه نظر من؛ فقط بر آئین های هندی متمرکز نیست که به باور بسیاری از آگاهان تداومی از انیمیزم بوده بدوی و ابتدایی به شمار می آیند .

تا جائیکه به توده های عادی ی مردم در عصر کنونی رابطه می گیرد؛ حتی در اسلام که به باور ما پیشرفته ترین و آخرین دین بشری می باشد؛ معبود و مقصد پرستش و نیایش؛ سیما و خصایل بشری دارد . صرف نظر از سایر موارد؛ تمثیلی که مولانا در مثنوی به دست داده است؛ از نظر بحث کنونی نمونه وی و اتمام حجت است !

بر اساس این تمثیل؛ چوپانی با خداوند راز و نیاز میکند و او را همانند بشری که شیر می آشامد و در نهایت مانند کسی که از کباب بره و بز شبان احساس بالاترین لذت و رضا و شادمانی را میکند و از خدماتی برای درست کردن لباس و رخت خواب و ملزومات دیگرش ممنون میشود؛ مورد خطاب قرار میدهد .

درین هنگام موسی کلیم الله که پیامبر اولی العزم الله تعالی است؛ شبان مخلص و مؤمن را به مواخذه میگیرد و او را به نادان بودن و خدا شناس بودن متهم و تنبیه مینماید و برایش می گوید که ای نادان و بی مایه؛ تو خدای عالمیان را چون «خال و عم» خود ناچیز به حساب آوردی و کفری از تو سر زد که عواقب آن عالم را خواهد سوخت !

شبان بیچاره که همین قدر وسع عقلی و روانی داشت؛ از این توبیخ سخت هراسان میشود و ناگزیر سر بر ناکجا ها می گذارد تا مگر گوشه امن و قراری به کف آرد .

ولی؛ اینجا نه شبان عامی و جاهل و کودن ... بلکه پیامبر اولی العزم حضرت موسی است که مورد عتاب خداوندی قرار می گیرد که چرا به اخلاص بنده مخلصی متعرض شدی؛ او هر آن گونه که مقدورش بود؛ به عبادت می پرداخت و همین مرتبه اعلی ی عبادت است . لذا تو که بر او ستم روا داشتی؛ محکومی و ناگزیر از جبیره تقصیرات !

\*\*\*\*

علاوتا میدانیم که تورات در «سفر پیدایش» به صراحت میگوید که : « و آنگاه خداوند خدا؛ آدم را همانند خود آفرید »

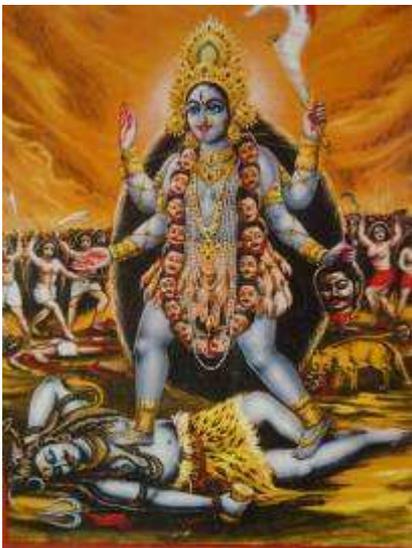
پسر و پدر و روح القدوس که مریم مقدس را به عیسی حامله میکند؛ و مناظری که در مکاشفه یوحنا ی رسول در انجیل از ملکوت ترسیم شده است؛ همه و همه سیما های بشری را در ذوات علوی و دارای الوهیت می نمایاند . در مذاهب چین « آدم نخستین» مطرح است که آمد و چکش و قلم به دست گرفته ناخراش و نا تراش عالم را درست کرد و چون مُرد؛ از اعضای پیکرش ایالات چین درست شدند .

تمام مردمان؛ خورشید و ماه و ستاره ... را سیمای بشری میدهند و در چهره آدمی ترسیم و تجسیم میکنند . موج دریا؛ ماهی و خلاصه هر پدیده طبیعت که نوعی مورد

پرستش قرار گیرد باید چیزی از سیما و اندام بشر داشته باشد. جن ها ( چنانکه سر های آنان در امیل گردن بگوان کالی دیده میشود ) سیمای بشری دارند و فرشته گان هم باید چهرهء بشر را به خود بگیرند تا قابل درک و دریافت شوند؛ حتی دیو - چنانکه از چراغ اله دین می جهد - حایز سیمای بشری است .

علت امر شاید همین است که سیما و اندام بشر؛ خوش ترکیب ترین و کمال یافته ترین مییاشد و هزاران حرکت و ادا و اطوار هست که جز به مدد اندام های بشری ممکن نیست؛ تحقق یابد و علت دیگر و غالباً اساسی تر این خواهد بود که **بشر؛ سیما و تناسب و ترکیب اندامی ی برتر دیگری را ندیده است** و نمی تواند تصور و تخیل کند چنانکه در تصویر آید یا مجسم گردد .

درین حال بخصوص عقل نخستین یا **عقل شکلی** بشری متقاضی آن است که هر پدیده و ذاتی باید توسط **دماغ - شکلاً** - دریافت و احاطه شده بتواند تا احساسات و کنش های لازم را در آدمی موجب گردد .



اینجاست که کودکان و توده های مردمی که همانند دانشمندان مفاهیم انتزاعی را اندیشیده و همانند هنرمندان بزرگ؛ خیالات مرکب و مغلق را صورت داده نمیتوانند؛ به دیدن بلاواسطه و یا تصویر و تجسم آنچه که مطرح مییاشد؛ محتاج اند و در غیر این صورت فقط در همان حدود میتوانند از جمله خدا و مؤمن به را تصور و تخیل کنند که امکانات تصویر سازی ی ذهن شان اجازه میدهد و میسر میسازد.

لذا در جا ها و جوامعی که نماد های قدسی و ذوات قابل پرستش مجسم یا تصویر نمیگردند؛ نیز ناگزیر در اندرون ذهن و مخیلهء افراد بشری شکل ها و تصاویری را حایز مییاشند که مسلماً با تخنیک های پولیسی و روانکاو ی ... ( و شاید هم اسکن های پیشرفتهء دماغی ) میشود؛ پنهانکارانه ترین و منکرانه ترین آنها را دریافت و برملا کرد.

گرچه بنده هم درین سلسله و هم در سایر مباحث از ورود به مباحث اکادمیک؛ احتراز دارم و این قبیل چیز ها را مختص به اهل آن در حوزه و محدودهء ویژه می دانم؛ معهذا اینجا شاید خیلی روشن کننده و مدد کننده به بحث است که به دیالوگی از اینشتاین و مخالفانش اشاره نمایم .

اینشتاین؛ چنانکه برای هر نابغه ای طبیعی است؛ در مورد تصور خدا نزد خود و دیگران ملاحظاتی داشت که ابراز داشته بود . اینشتاین علم را بدون دین و دین را بدون علم نمی پسندید و در عین حال با اینکه خدایی (( انسانوار )) خالق کائنات باشد؛ سر آستی نداشت . لذا دین و خدا از نظر اینشتاین؛ چیزی فراتر از معمول ها و معقول ها و متعارف ها بود .

خاخام های یهود و کشیش های عیسوی بالاخره تاب نیاورده و به مجادله با اینشتاین پرداختند . البته این بحث دراز دامن و دقیقاً اکادمیک است . ولی آنچه به صحبت کنونی ی ما مدد میکند نه دیدگاه های اینشتاین بلکه این نظر مخالفان اوست که گفتند :

کس حاضر نیست به **قانون جاذبهء عمومی** عبادت کند و یا برای **کهکشان راه شیری**؛ خویشتن را به خطر اندازد !!

یعنی اینکه بشر فقط میتواند به خدای ((انسانوار)) مؤمن باشد و قربانی دهد !

( ایشان شاید از نظر اینشتاین چنین برداشت کرده بودند که خداوند هستی؛ قوانین گرداننده آن است ! )

اینکه اینشتاین بزرگ به کجا ها نظر داشت؛ سخن جداگانه ایست ولی بشر؛ تا جائیکه در روی زمین دیده میشود؛ در دینداری و اعتقادات خود در حد اقل 90 فیصد همان است که خاخام ها و کشیش ها می فرمایند و این شاید جبر قوانین تکامل است !

\*\*\*\*

اما در نماد های مذهبی و تمثال های مقدس هندی موارد جالب و پر ارزش فراتر از نماد ها و تمثال های (( انسانوار)) نیز وجود دارد و بنابر همین ملاحظات سزاوار دقت و اهتمام بیشتری است. یکی از برجسته ترین این موارد همانا شخصیت و سیمای اساطیری « هنومان جی » میباشد.

هندوستان دو منظومه حماسی بزرگ و مشهور دارد که اساساً در زبان سانسکریت نگارش یافته است . یکی «مهابارت» و دومی «رامایانا» نامیده میشود . حماسهء رامایانا بر محور سرگذشت شهزاده ای از ایودھینا می چرخد که بنابر سبب هایی به یک تبعید 14 ساله مجبور میگردد .

این شهزاده که در آستانه تبعید؛ آمادهء جانشینی پدر تاجدار خود است؛ رامچندرجی نام دارد و همراه با خانم زیبا و جوان خود «سیتا» در جنگلی اقامت میگزیند . درین اوان پادشاه لینکا ( سریلینکای امروزی ) سیتا خانم رام را اختطاف مینماید .

رام در جنگل با سلطان بوزینه ها که هنومان خوانده میشود؛ دوست شده است . هنومان جی طبق حماسه رامایانا؛ کمالات سترگ و بی نظیری دارد؛ قادر به خورد کردن و بزرگ کردن خود است؛ میتواند پرواز کند و غیره . هنومان با رام و سیتا چنان محبت یافته است که وقتی ازش پرسیده اند که چقدر آنان را دوست دارد؛ سینه خود را پاره کرده و سیما ها ( و به قولی نام ها) ی رام و سیتا را حک شده در آن به تماشا گذاشته

است .



اینجا است که رامچندر جی که ضمناً یک برادرش ( لکشمن ) را هم با خود دارد؛ از همکاری و هم‌زمی ی هنومان برخوردار میشود و به دلیل توانایی های معجزه ای هنومان جی لشکر و بساط آماده میکند و همه بر اوون نام؛ پادشاه شیطان صفت لانکا یورش می برند و هنومان جی از سد هایی مانند « هفت خوان رستم » پیروزمندانه گذشته سیتا را از چنگ او آزاد میسازد و خودش را زیر پای خود خورد و خمیر میگرداند.

هنومان جی را چنانکه در تصویر می بینید با پنج سر و ده دست هم نمایش میدهند؛ در تصاویری بدن او همانند بوزینه ها پر موی است؛ البته تقریباً در هر حال دم بلندی را داراست .



اینکه هنومان یک میمون میباشد؛ شکی ندارد؛ ولی **میلان شدید و مداوم آدمی به دادن خصوصیات چهرهء بشر؛** به موجودات دوست داشتنی و پرستیدنی مانند هنومان که سمبول وفا و شجاعت و فداکاری و دوستی و سایر صفات حمیده و جلیله است؛ باعث گردیده تا در نهایت چندان چیزی از اناتومی ی میمون در آن باقی نماند .

در معبد ویژه ای که در دهلی نو برایش ساخته اند؛ مجسمهء بسیار بزرگش را طور پیوست به معبد اعمار نموده اند . البته این؛ تنها یکی از معابد مشابه است و این اسوه اسطوره ای از محبوبیت و ارادت و عقیدت بالایی در سراسر هندوستان برخوردار میباشد . مگر درین مجسمه؛ بخصوص می بینیم که سیمای بشری کاملاً بر سیمای اساطیری او که میمون است غلبه یافته و جز قسمت پوز و فک؛ سایر بخش های اندام هنومان جی مکماً نمای اندام یک مرد ورزیده و پرتوان بشری را دارد . و اینهم در حالیست که نسبت حقیقی ی اندام هنومان جی مثلاً با سینا خانم که در تصویر و تجسمی در عین معبد ( و در بالا ) دیده می شود؛ چندین برابر کوچک میباشد .

البته طبق اسطوره؛ هنومان از نیروی بزرگ اندام ساختن خود بر خورد دار بوده است و بدینجهت اینکه سر پادشای لینکا را زیر پاهای خود له میکند؛ عجبی ندارد و اما لباس و ملزومات بسیار زیبا و ظریف بشری که بر تن او میکنند؛ صرفاً نمایانگر تکریم و تعظیم نیست بلکه بیانگر همان میل و اشتیاق نیرومند روحی ی هرچه بشری ساختن نماد ها و شخصیت ها و منجمله هنومان جی است .

در مجسمه های هندی کرکتر های مرد نیز سیما ها و آرایش ها و ظرافت های زنانه دارند تا جائیکه خیلی مشکل است که بر آنان اطلاق مرد شود . حتی سعی میگردد اندام



مرد ها چون شیوا؛ ویشنو؛ برهما ... و همین رام چندر شباهت به اندام زنان داشته باشند تا زیبا و زیبا ترین جلوه نمایند . معنای سخن آن است که بشر میخواهد خدایش کمال زیبایی باشد و این زیبایی بیشتر در اندام زن متبلور است تا در اندام مرد .



## مجسمهء بزرگ متصل به معبد هنومان جی در قلب دهلی جدید

---

تا اینجا خوانندگان تیز هوش به یک حقیقت بزرگ دیگر نیز رسیده اند که توده های هندی 33 کرور بگوان و خدا را چگونه و از کدام حساب هایی پیدا نموده اند . آنان تقریباً همه شخصیت های اساطیری و تاریخی خویش را به الوهیت برداشته و در معابد قرار داده اند؛ ولی هیچگاه پوزیشن و سیما و خصوصیات بشری را به چیز دیگر عوض ننموده اند!

اینکه به کرکتر هایی ده دست و چند سر قایل شده اند؛ غالباً به معنای تکرر شات ها و حالات در زمان های مختلف می باشد و این میتواند نوعی شگرد هنری حساب گردد .

البته ملل دیگر که خاصتاً از نظر جغرافیایی با هند نزدیک اند؛ نیز کم و بیش همچو شگرد هارا به کار گرفته اند .

درسی که ما از این مجموعه و از این گنجینه میگیریم و باید بگیریم؛ بسیار عظیم و سرنوشت ساز است؛ که البته برای تفاهم بهینه؛ بانیستی مقامات و منزل های دیگری را طی کنیم!

( تا عمری و شانسی دیگر )